

بسم الله الرحمن الرحيم

«قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ

مُسَمًّى قَالُوا إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَنَا فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ» (۱۰)

بحث بر سر «وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى» تأخیر در اجل مسمی بود، بحث این که همه حکومت‌ها مثل یک موجود زنده اجل دارند و اجلشان سر خواهد آمد و از بین خواهند رفت و نتیجه این بحث بی خیال شدن آدم نیست. اتفاقاً این ذهنیت هم آدم را منطقی‌تر می‌کند، هم آرام‌تر می‌کند و هم وظیفه‌شناس‌تر. بدانیم که ما چه خوب عمل بکنیم، چه بد، این حکومت از بین می‌رود، منتهای مراتب اگر کسی مثلاً سالم زندگی بکند، تغذیه سالم داشته باشد، یک زندگی خوب دارد و سرحال خواهد بود، ولی به این معنا نیست که نمی‌میرد، و اگر یک تغذیه ناسالم داشته باشد و وظیفه خودش را راجع به بدنش انجام ندهد، اوضاعش به هم می‌ریزد و می‌میرد. فرد چه تغذیه سالم داشته باشد، چه تغذیه ناسالم، بالاخره می‌میرد.

حواستان باشد که هی این نغمه را ساز نکنید که «نه! می‌ماند!» خودتان را مضحکه‌ی تاریخ نکنید! چون که در تاریخ هیچ حکومتی باقی نمانده.

این آیه «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ» (یونس: ۴۹) هر امتی اجلی دارد، آدم را وظیفه شناس‌تر می‌کند. الان نعمت حکومت اسلامی دستمان است. و اگر لازم باشد باید جهاد به اموال و انفس بکنیم، ولی این ذهنیت «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ» یک سنت است و آن هم که خدا یاری می‌کند، برای خودش یک سنت است. از ترکیب این سنت کنار آن سنت، هم خدا مؤمن را یاری می‌کند و هم این که هر امتی اجلی خواهد داشت و بالاخره ماجرایش تمام می‌شود، چه حکومت پیغمبر باشد و چه حکومت امیرالمؤمنین باشد، چه صد سال حکومت امویان باشد، چه صد سال حکومت عباسیان باشد، چه آل بویه باشد که ادعا داشتند که حکومت را به دست امام زمان می‌رسانند و چه ما که مجدد همین ادعا را داشته باشیم، لذا آیه «وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى» هم به اجل‌های فردی می‌خورد و هم به اجل‌های اجتماعی که شواهد آن را در جلسه گذشته روی آیات نشان دادیم.

و اما شواهد قرآنی لوح محو و اثبات، لوح محفوظ:

بحث کتاب را گفتیم و آیات آن را دیدیم، از جمله ما چیزی داریم به نام «کتاب مبین» که در بیشتر استعمالاتش، منظور ظاهر «قرآن عربی» که ما الان در خدمت آن هستیم، نیست، بلکه منظور آن حقیقت قرآن است که در آن عالم بالا هست؛ مثلا در آیه ۶۱ سوره یونس و آیه ۷۴ و ۷۵ نمل.

(یونس: ۶۱): «وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ»؛ و شما در هیچ شأنی نمی‌باشید و بخشی از قرآن را نمی‌خوانید و هیچ عملی را انجام نمی‌دهید «إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ»؛ الا این که ما بر شما شاهدیم هنگامی که جریان پیدا می‌کنید در آن کار «وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»؛ از دید پروردگارت غایب نیست مثقال ذره‌ای، نه در زمین، و نه در آسمان، نه کوچک‌تر از این، نه بزرگتر مگر این که در کتاب مبین هست. اگر بحث ظواهر قرآن باشد که مشخص است که در ظواهر قرآن همه چیز نیست؛ یعنی آرنج (چیدمان) تیم تراکتورسازی تبریز در قرآن نیست. این که واضح است.

بعضی می‌گویند: چون همه چیز در قرآن هست و قرآن «تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹) است، حتی در حد وزارتخانه این اعتقاد هست! یعنی مثلا برای در آوردن روابط ما با فلان کشور، یک تیم قرآنی گذاشته‌اند که این را از ظواهر قرآن در بیاورد! در صورتی که «تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» یک چیز دیگر است. بالاخره این «كِتَابٍ مُبِينٍ»، آن کتاب مبین است.

(نمل: ۷۴ و ۷۵): «وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ * وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»؛ و پروردگارت می‌داند آن چه را که در سینه‌هایشان در کِن و غلاف کرده‌اند و آن چه را اعلان کرده‌اند. و نیست هیچ غیبی در آسمان و زمین مگر این که در کتاب مبین هست.

وقتی ما واژگان را یاد می‌گیریم، می‌بینید چقدر در معنی کردن تأثیر دارد؛ مثلا در آیه اول سوره نمل دارد: «طس * تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ» (این جا مترجمین خراب کرده‌اند؛ چون این جوری ترجمه کرده‌اند که آن آیات قرآن است. کتاب مبین است؛ در صورتی که اگر این جوری بود باید می‌شد «تلك آیات

القرآن و کتاب مبین» با فرهنگی که حالا ما از «کتاب مبین» می‌دانیم؛ «تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ»؛ یعنی «تلك آیات القرآن و تلك آیات کتاب مبین»؛ این کتاب قرآن است و آیات آن کتاب مبین است که از آن جا تجلی کرده تا آمده این پایین. این [قرآن] خودش نشانه‌هایی برای آن کتاب مبین است، نه این که این قرآن، کتاب مبین است! اگر این جوری که اغلب مترجمین ترجمه کرده‌اند، آیه باید «کتاب مبین» می‌بود. و می‌بینید که این جوری شروع کرده برای این کتاب‌ها به اسم گذاشتن.

بحث اجل مسمی بود که به معنی یک اجل بی تأخیر است و بحث ام الکتاب بود که همان لوح محفوظ است و تقدیر لایتغیر است. حالا این‌ها شواهدش در قرآن کجاست؟

قبل از این که شواهد این‌ها را ببینیم، یک فرهنگی را به صورت یک تک آیه با هم ببینیم که بعداً در قرآن پیگیری می‌کنیم و آن این که چون که قرآن قرآن است و معجزه بی‌بدیل خدا هم هست، این است که یک فرهنگی را به نام فرهنگ «عند» دنبال می‌کند. هر جا قرآن راجع به «عند» صحبت بکند، دارد از مقوله‌های لا یتغیر صحبت می‌کند. یک کُد هم داده. در آیه ۹۶ سوره مبارکه نحل دارد: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ آن چه که نزد شما باشد، دستخوش تغییر است و از بین می‌رود...

البته نه در آن نظام کلی حساب که همه چیز «عند اللهی» است، در نظامی که بخشی از آن «عندکم» و بخشی «عند اللهی» است (جزئیات بحث بماند ولی در حد فرهنگ قرآنی این کلمه «عند» را برای خودتان نگه دارید تا در آیات آن را پیدا کنیم) «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ آن چه که از مقوله عند باشد، باقی است «وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ و ما به تحقیق اجر صابرين را به بهترین‌ها جزا می‌دهیم.

ممکن است اول باورتان نشود که آیه اینقدر کُد باشد؛ یعنی اینقدر مهم باشد. وقتی شما المیزان را ورق بزنید، می‌بینید چقدر این آیه و این کلمه «عند» را کد کرده!

پس اگر از چیزی به نام «عند» گفتگو بشود، از مقوله‌های باقی و لا یتغیر بدون این که دستخوش تغییر بشود، گفتگو می‌کند.

(سؤال) ج: بله کم می‌شود و از بین می‌رود. «ینفد»؛ یعنی تمام شدن و از بین رفتن چنانچه آیه داریم: «لَنفَعِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَعِدَ كَلِمَاتُ رَبِّي» (کهف: ۱۰۹)؛ یعنی تمام بشود. هر چیزی که تغییر باشد باقی نیست. مقوله‌ای که قابل تغییر باشد که باقی نمی‌ماند!

(سؤال) ج: در وهله اول همین به نظر می‌آید. برای همین گفتم شاید تعجب بکنید که چطور این آیه کد شده؟! شما اگر در قرآن بگردید می‌بینید با یک عنایتی دارد با کلمه «عند» برخورد می‌شود. روش تفسیری اهل بیت را که در روایات ببینید. از یک بخشی از آیه یک چیزی استفاده می‌کردند که شما در وهله اول که با آیه برخورد می‌کنید، به نظرتان نمی‌آید که از این بخش آیه می‌شود چنین استفاده‌ای کرد. بعد که می‌روید و فرهنگ آن را در می‌آورید، می‌بینید که درست استفاده شده، البته اگر ما نمی‌فهمیدیم هم می‌گفتیم درست استفاده شده و مثلاً می‌گفتیم این تأویل آیه است. ولی خیلی وقت‌ها روایت، تفسیری هم هست؛ لذا اول باورمان نمی‌شود. این که ما باید آیه را در کانتکست و در آن متن ببینیم، یک مطلب است؛ مثل این که داریم «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا» و ما این را در کجا استعمال می‌کنیم؟ موقعی که رفته‌ایم زیر تابوت شهید. معمولاً در این مواقع از این عبارت استفاده می‌کنیم، ولی در قرآن همین عبارت در یک کانتکست و متن بد؛ یعنی برای منافقین آمده! منافقینی که بی‌خود می‌گویند «وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيَبْطِئَنَّ فَإِنْ أَصَابَكُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا * وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا» (نساء: ۷۴-۷۳)؛ این‌ها منافقینی هستند که در خانه‌هایشان می‌نشینند و جنگ نمی‌روند، و اگر به شما مصیبتی برسد، می‌گویند: خوب شد ما نبودیم! و اگر به شما غنیمتی برسد می‌گویند: «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا» و جالب هم این است که اتفاقاً ائمه همین تکه را جدا کرده‌اند و به همین معنایی که ما استفاده می‌کنیم، استفاده کرده‌اند.

در این نوع استفاده از بخشی از آیه توسط ائمه، در وهله اول ممکن است آدم تعجب بکند که چه جوری از یک آیه مثل «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» یک مفهوم دیگر اراده می‌کنند و اصلاً یک بحث معرفتی می‌شود! در آیه قبل این آیه دارد: «وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» این به کجاها دارد می‌زند؟! اصطلاحاً به این‌ها می‌گویند «دوره‌های هرمنوتیکی» که مثل دوره‌های

حلزونی شکل است که شما دور می‌زنید، ولی وقتی برمی‌گردید یک جای بالاتر هستید. ما در آیات دوره‌های هرمنوتیکی داریم؛ مثل این که شما در یک اتاق باشید و موقعیت این اتاق را قشنگ ببینید، بعد بیایید در حیاط [و اتاق را ببینید] بعد بیایید از یک منطقه بلندتر، ساختمان و موقعیت حیاط را ببینید و وقتی داخل می‌آیید، تازه دقیق‌تر موقعیت این اتاق مشخص می‌شود که نسبت به بقیه ساختمان کجاست. و حالا یک شناخت دقیق‌تر [درست] می‌شود. کلا تفاسیر پشت صحنه دارد، ولی آن را نشان نمی‌دهند! پشت صحنه‌اش این است که شما اینقدر آیات را دیده‌اید و اینقدر با فرهنگ «عند» برخورد کرده‌اید که یکپو این آیه تابلو شده که «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» و به این می‌گویند روش کار تفسیری که البته این با تکرار در قرآن خواندن به اضافه تدبیر [به دست می‌آید].

بعضی می‌پرسند آیا واقعا اینقدر در قرآن کار لازم است؟! آیا این‌هایی که بلد نیستند مشکلی دارند؟! [جواب این است که] برای هدایت‌های عمومی نه! بالاخره آدم باید قیامت را قبول بکند، بفهمد که یک معادی هست، قیر و قیف و سیخی هست. خدای واحدی هست. نبوتی هست و همین! حالا این که کیفیت حشر چگونه است؟ این که نامه را به دست راست می‌دهند، یعنی چه؟ اصحاب شمال یعنی چه؟ و این که آیات بتواند با هم کد کند؛ مثلا شمال را با مشئمه کد کردن غیر از یمین با میمنه است! بعد آن را باز کند و مفهوم آن را روشن بکند و... [این‌ها لازم نیست] البته همه امر به تدبیر شده‌اند، ولی این که تا این حد در آیات فرو برود و بگویند تا این حد برای حساب و کتاب قیامت لازم است، شاید لازم نباشد.

(سؤال) ج: اگر کسی عالم نیست، باید دستش در دست عالم باشد. و این بایدی است؛ مثل این که کسی کلا در شهر هست [و بیمار هم هست] ولی بین دکترها نیست؛ این همه دکتر در شهر مطب زده، ولی این آدم هنوز قاطی جمع دکترها نشده و لذا بیماری او هم باقی می‌ماند.

(سؤال) ج: برخی از این موشکافی‌ها انصافا کار لازم دارد؛ یعنی تقریبا طرف باید یک دور زندگیش را رها بکند تا ببیند این‌ها یعنی چه؟ مثلا این «عند» به کدام مقام و کدام شأن از شئون الهی می‌خورد؟ اگر کسی بخواهد تا این حد فروبرود، می‌شود صرفا کار آخوندی.

سؤال: آیا به درد هم می‌خورد؟

جواب: همین که شما نشستید و دارید حرف یک آخوند را گوش می‌کنید، لابد به درد می‌خورد!

ولی واقعا ذهن آدم را خیلی نسبت به معارف بازتر می‌کند.

این که اجل مسمی اجل بی‌تأخیر است، سوره نوح، آیه ۴ کد این آیه از سوره ابراهیم است که خواندیم. چون این دو آیه شبیه هم است، به اضافه یک چیزی که نشان می‌دهد اجل مسمی اجل بی‌تأخیر است. ما فقط توضیح دادیم، ولی استشهاد به آیه که نکردیم «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَأَتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا * يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنْ أَجَلَ اللَّهُ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» یعنی بخش «يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» در هر دو آیه تکرار شده و اضافه بر این در این آیه می‌گوید: «إِنْ أَجَلَ اللَّهُ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ»؛ وقتی اجل خدا بیاید دیگر در آن تأخیر نمی‌افتد. این حکایتی است برای اجلی که دارد توضیح آن را می‌دهد؛ یعنی اجل مسمی که در آن هیچ تأخیری وجود ندارد. «لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» که یواش یواش ما داریم می‌فهمیم، البته «لو» از آن اگرهایی است که نمی‌شود؛ یعنی آخرش هم شما نمی‌دانید.

باز در آیه ۲ سوره انعام یک «عند» عجیب و غریب است که به عنوان خبر آمده: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ»؛ خدا آن کسی است که شما را از گل خلق کرد. (البته این از آیات محکم در مضمون «خدا آدم را از گل خلق کرد» نیست. پزشگان ایراد بگیرند که آدم از گل خلق نشده و از نطفه خلق شده! آیه داریم «وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ» (سجده: ۷)؛ یعنی خلق انسان را از گل آغاز کرده و آن آیه متشابه باید به این آیه محکم برگردد و دیگر توجیه و تفسیرهای مفسرین لازم نیست که بگویند: این یعنی که وقتی شما میوه می‌خورید و این‌ها ریشه در خاک دارد، پس یعنی که در آغاز خدا شما را از گل آفریده، والا این از بدیهیات است که ما از نطفه خلق شدیم)

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ»؛ و اجلی بر آن می‌گذرد «وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» «عنده» خبر است. اجل اولی یک اجل است (عبارات وحشتناک دقیق است!) تفسیر هم نکرده و «واو» آورده یعنی با یک «واو» دارد قضیه را جدا می‌کند و می‌گوید: یک اجلی گذشته و یک

اجل مسمایی هست که «عنده» است «ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ»^۱؛ آن وقت شما شک می‌کنید. ببینید آیا اجل مسمی عندالله باقی است؟ بله! چون از مقوله‌ی «عند» است.

سؤال: مترجم برای «قضی اجلا» کلمه موت را نوشته و برای اجل مسمی کلمه باس و قیامت را نوشته.
جواب: این نسخه سعودی است و سعودی وهابی چه می‌فهمد قرآن چیست؟! چون که نمی‌فهمد ره افسانه می‌زند. و الا به چه شاهی اجل مسمی باس و قیامت است، آن هم در فرهنگ «و یوخرکم الی اجل» دارد شما را تأخیر می‌اندازد به سمت اجل مسمی. اگر او فرهنگ قیامت را بداند، می‌داند که این جور نیست که یک زمانی حشر می‌شود و قیامت یکسری ورودی‌های ۸۶ دارد و یکسری ورودی‌های ۶۷ دارد! قیامت همین الان بپاست و شما همین الان در بهشت و جهنم خودتان هستید و بحث نفع صور، بحث پرده برافتادن است. آن حقیقت شما آن جا همین الان هم هست و تأخیر هم ندارد.

باز در آیه ۳۸ سوره مبارکه رعد بحث لوح محو و اثبات و بحث ام‌الکتاب است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ»؛ رسی از قبل از تو فرستادیم و قرار دادیم برای آن‌ها ازواج و ذریه‌ای و هیچ رسولی را نشاید این که یک آیه و معجزه‌ای بیاورد مگر به اذن الله

این همان فرهنگ «بأذن الله» است که اگر هم کاری می‌کند به اذن الله می‌کند. به قول آقای امجد: «هرچه خدا دارد امیرالمؤمنین هم دارد، منتها واجب ممکن نمی‌شود و ممکن واجب نمی‌شود».
امیرالمؤمنین همه کار می‌کند، منتها به اذن الله.

«يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (همان: ۳۹)

«لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ»: برای هر اجلی یک ثبتي هست که «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ»؛ خدا محو و اثبات می‌کند آن چه را که بخواهد «وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»؛ و این ام‌الکتاب مال «عند» است. این ام‌الکتاب که اساس آن مال لوح محفوظ است، مال مقام عند است و لا یتغیر هم هست، و این همان اجل مسمی است، ولی

^۱ . تمترون که در واقع تمتریون بوده، از ریشه «مَرَى» و «مراء»؛ یعنی شک از همین ریشه است. یکی فکر می‌کرد ریشه «تمترون» «متر» است!

«لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ * يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ»؛ هر اجلی ثبتی دارد (با همان فرهنگ کتاب که گفتیم) ولی خدا این کار را می‌کند که یک چیزهایی محو بشود و یک چیزهایی اثبات بشود، ولی «وَعِنْدَهُ أُمَّ الْكِتَابِ»؛ در نزد او ام‌الکتاب است که همان «أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» و «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» و «إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ»؛ اجل بی تأخیر است. این اجلی که «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ» که «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ»، می‌شود همان لوح محو و اثبات.

ببینید چقدر عبارات دقیق پشت سر هم چیده شده است! که آن را می‌گوید «أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» و این «عنده» هم خبر «اجل مسمی» است، نه این که یک اجل مسمایی که نزد اوست، چنین است و چنان است! بلکه یک اجل مسمایی که در نزد است. این فرهنگ «عند» نشان می‌دهد که بی تأخیر است و در ام‌الکتاب است. این «قَضَى أَجَلًا» که در سوره انعام داشتیم، این‌هاست که قرآن را جمع می‌کند که یک‌هوی یک‌آیه از سوره نوح^۲ برنارید و ببینید که هم دارد «إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ» و هم یک جا دارد «وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» و بگویید چه جور است که یک جا می‌گوید یک اجل تأخیر دارد و یک جا می‌گوید تأخیر ندارد؟! بعد در روزنامه «غرب» بنزیم که در قرآن تناقض پیدا شد! در صورتی که قرآن تناقض ندارد، تو تناقض داری! «خویش را تأویل کن نی ذکر را» بگرد پیدا کن! این‌ها فرهنگ دارد. و تا ما فرهنگ قرآن را درنیاوریم، نمی‌توانیم این‌ها را بفهمیم!

سؤال: این ربطی به لدن دارد؟ جواب: بله! و گاهی هم با «لدى» می‌آید

در سوره زخرف دارد: «حَم * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛ ما آن را قرآن عربی قرار دادیم. یا این کتاب مبین را قرآن عربی قرار دادیم، و مبین را پایین آوردیم تا شده قرآن عربی تا در آن تعقل بکنید. (که واقعا اگر غیر عربی بود نمی‌توانستیم در آن تعقل بکنیم) «وَإِنَّهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ»؛ این جا دیگر قرآن عربی هم نیست، بلکه «لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ»؛ اصلا یک موجود علی حکیم است (این‌جا

^۲ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ

دارد مرتبه بالای آن را می‌گوید) این‌ها می‌شود فرهنگ ام‌الکتاب؛ یعنی پیدا کردن فرهنگ کتاب با معانی آن. (کتاب مبین، ام‌الکتاب، لوح محو و اثبات...)

سؤال: آیا ام‌الکتاب همان کتاب مبین است؟

جواب: نه! کتاب مبین زیرمجموعه ام‌الکتاب است.

(سؤال) ما دو سه سال است که داریم با هم قرآن می‌خوانیم، ولی اینقدر که بفهمیم یک عالم بالای هست و حقایق از آن عالم بالا می‌آید «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (حجر: ۲۱)؛ تازه یک شیء نه این که یک خزینه دارد که خزائن دارد! یعنی تمام این گنجینه‌هایش که کتاب در کتاب است، همه این‌ها در «عندنا» هست «وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»؛ ما خرده خرده به قدر معلوم از آن بالا می‌فرستیم. آن را تنزیل می‌دهیم تا به پایین بیاید. خدا خواسته به ما بگوید که عوالم بالاتری هست. وقتی از آقای آقای شاه آبادی استاد امام می‌پرسند این چیزها به چه دردی می‌خورد؟! می‌گویند: این‌ها مثل آکواریوم و یک اتاق شیشه‌ای است که وقتی با آن ته دریا بروید، خیلی چیزها دیده می‌شود، فقط یک مشت می‌خواهد که این دیوار شیشه‌ای بشکند و اتصال! مثلاً می‌گویند: بعضی شب ۲۳ با ذکرهایی رفتند رصد نزول قرآن. این را در کتاب آقای حسن‌زاده بخوانید. ما از استاد اخلاق‌مان می‌پرسیدیم، می‌گفتند: شما اول باید بدانید که نزول قرآن چیست تا رصد کنید. کسی که نداند به سجده می‌رود و این اذکار را می‌گوید و بعد می‌گوید بروم آسمان‌ها را نگاه کنم تا ببینم نزول قرآن کجا اتفاق می‌افتد؟!)

این که خیلی از حقائق معلوم باشد و این که بفهمید مکاشفات یعنی چه؟ این‌ها به علم حضوری در درون خود فرد اتفاق می‌افتد، نه در بیرون از خودش! تمام سریال مزخرف «آخرین گناه» آخر نتوانست این نکته را [بیان کند] که این چیزی در بیرون نیست بلکه حقیقتی است که در درون احساس می‌شود. نه این که در بیرون هی نور ببیند!

فهمیدن این نکات شاید جنبه تشویقی دارد که آدم بداند در این عوالمی که سیر می‌کنی یک عوالم بالاتری هم وجود دارد، حقائق آن جاست، از آن جا دارد نازل می‌شود و پایین می‌آید. و بعد هم این که عبارات

قرآن را داریم می‌فهمیم؛ یعنی بالاخره این‌ها را گذاشته‌اند که ما تدبر کنیم و بفهمیم. در درجه اول فهمیدن این‌ها به علم حصولی است.

(سؤال) ج: مگر این که به هیچ وجهی دیده نشده باشد و گرنه مثل بحث آن فیلمنامه‌نویسی می‌شود که گفتیم چگونه یک مفهوم را پایین می‌آورد و این که چگونه یک موضوع را به یک تم می‌آورد و از تم به شخصیت پردازی و بعد دیالوگ‌ها را تنظیم می‌کند و به این صورت [موضوع] را باز می‌کند، و شما راجع به عالم هم همین جوری فرض می‌کنید که عالم همین جوری چینش می‌شود و پایین می‌آید. حالا این که ثمره‌ی آن چیست، ...

(سؤال) ج: بعضی می‌فهمند و بعضی می‌چشند.

در سوره فصلت دارد: «الر كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» «کتابی که آیاتش محکم شده و تفصیل پیدا کرده»؛ چون آن حقیقت در آن بالا حالت وُحدانیت دارد و این حالت مفصل و تفصیل داده شدن، در پایین است کما این که یک موضوع را به یک تم تبدیل می‌کند و بعد همین جوری باز می‌شود «ثُمَّ فُصِّلَتْ» این را خیلی از مترجمین چون فرهنگ مربوط به این را نمی‌دانند به این ترجمه می‌کنند که «روشن شده»، در صورتی که خود عنوان تفصیل داده شدنش موضوعیت دارد؛ یعنی آن جا حقیقت وُحدانی است و همین طور که پایین می‌آید این حقیقت همین جوری باز می‌شود. «ثُمَّ فُصِّلَتْ»؛ تفصیل داده شده، منتها از کجا؟ «مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» این همان قرآنی است که «لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» (زخرف: ۴)

(سؤال) ج: این به ام‌الکتاب بیشتر می‌خورد. تفسیر یعنی این که آیات را به هم بکوبید و ببینید چه چیز از آب در می‌آید؟

(سؤال) ج: ...

(سؤال) ج: کتاب آشکار است ولی تو خود حجاب خودی از میان برخیز! هم خدا آشکار است، هم کتاب آشکار است. همه چیز آشکار است، منتهای مراتب در آیه «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (مطففین: ۱۵)؛ این‌ها خودشان از پروردگارشان محجوبند، نه این که پروردگار محجوب است؛ یعنی واقعا آشکار است که

«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (شوری: ۵۳)؛ ما آیات را در آفاق و در جان خودتان نشان می‌دهیم تا تبیین پیدا کنید که خدا حق است. ما این‌ها را نشان دادیم، این‌ها آیات است.

اگر شما رفتید کنار یک درخت چنار و گفتید: آنچه دراز! این اصلاً آیت نیست! آیت این است که اگر کنار درخت چنار ایستادی، بگویی: «خدا را نگاه کن! الله اکبر! چه کرده!» اگر در یک دشت و دمن قرار گرفتی، یک چمنزار قشنگ با گل‌های زیبا و بگویی: هر سانت چند تا علف دارد، بعد در این دشت ضرب کنیم تا ببینیم چقدر علف دارد، این که آیات نیست! خدا هم اصرار دارد به این موضوع. این که می‌گوید: آیات است، دهن ما می‌چاکد اگر از این حرف‌ها بزنیم، ولی آیت؛ یعنی تابلوی راهنمایی رانندگی که وقتی آن را می‌بینید، در درجه اول یک پیام به شما می‌دهد و آن این که مثلاً گردش به راست ممنوع! حالا اگر شما ماشین را بزنید بغل و بیاید ببینید این فلش چند سانتی متر است؟ رنگ روی آن آهن چیست؟ آیا این تابلو آهن است یا آلومینیم؟ رنگش پلاستیک است یا روغنی؟ آیا با چسب آن را چسبانده‌اند؟ این‌ها می‌شود مراحل بعد، ولی اولین پیامی که دارد [مهم است]؛ یعنی یک گل اولین پیامش، خالقش است، بعداً بحث کاسبرگ و گلبرگ. حالا «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» ما در جان خودتان نشان دادیم. اگر کسی بگوید که «چطور من تصمیم عوض شد؟! عصبانی شدم، پس بروم یک قرص بخورم» این شخص، آیات را نگرفته، ولی همین حالت روحی را به امیرالمؤمنین می‌دهی، می‌گوید: «عرفت الله بفسخ العزائم و حل العقود و نقض الهمم»؛ همین جوری که من تصمیم عوض می‌شود، من از توی این آیت انفسی، من خدا استخراج می‌کنم، خدا را در می‌آورم. او در آیات انفسی این را استخراج می‌کند و من در آیات انفسی دنبال این می‌گردم تا ببینم چه کسی به من تیکه انداخته و من الان این جوری شدم؟ پس بروم حالش را بگیرم! این می‌شود برخورد ما با آیات انفسی.

والا کتاب، کتاب مبین و آشکار است، منتها از این طرف! یعنی حجاب از این طرف است نه از آن طرف! برای همین در روز قیامت داریم که «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (ق: ۲۲)؛ ما پرده‌ی تو را از روی چشم تو بر می‌داریم و آن وقت چشمت تیز می‌شود. نه این که پرده را از روی خدا و معاد برمی‌داریم! برای همین این معاد وقتی به دست امیرالمؤمنین می‌رسد، می‌گوید: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا»؛ همه

پرده را هم کنار بزنی به یقین من چیزی افزوده نمی‌شود؛ چون من دارم تا ته آن را می‌بینم. و این مال کسی است که محجوب نیست.

صلوات!